

پس از اشک و هق هق گریه‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟ دل به آرامش عجیب می‌رسد، مثل آرامش و صفای آسمان پس از ابر و رعد و برق!

گریه‌های بلند در پایان، میوه‌های شیرین آرامش و طمأنینه می‌آورند. جان بی‌تاب پس از گریه آرام می‌گیرد و تپشها و شورشهای درونی فروکش می‌کند.

اشک، آب است، آبی آتشناک! و شگفتا که آب آتش نشان هم هست.

شعله‌ای است که آتش را خاموش می‌کند. شاید این همه تکیه بر اشک، در راز و نیازها و سوز و گدازها همین باشد.

ذکر عاشقانه نیز همین کار را می‌کند. در نهایت ذکر و زمزمه اشک است که

حرف می‌زند و حتی گاه کلمات را از لبها می‌گیرد و در پی خویش اطمینان

می‌آورد و شاید یک معنای «الا بذکر الله تطمئن القلوب» همین باشد. ذکر اشک

انگیز، آرامش بخش‌ترین لحظه‌ها را از پی دارد.

همین است که از محبوبهای خدا یکی

چه مسافری؟ چه سفری؟ مسافری کوچک اما بزرگ. سفری کوتاه اما بلند. هیچ سفری این همه کوتاه و بلند نیست! مسیری پیموده شده از قلب تا چشم. از شکستی در درون تا درخششی در بیرون.

هیچ چیز این همه دوگانه یگانه نیست! هم در اوج شادی گونه‌ها را می‌نوازد و هم در اوج غم بر چهره خانه می‌سازد.

هیچ چیز این همه در سکوت حرف نمی‌زند که اشک. هر قطره اشک، کتابی

است گویای هزار قصه؛ هزار راز. کتابی که در سکوت ورق می‌خورد و پنهان و زوایای تاریک روح «اشک ریز» را روشن می‌سازد.

اشک فقط راوی دل شکستگی اشک ریز نیست. شعله‌ای است که بر جان تماشاگر

هم می‌افتد و او نیز می‌شکند. وقتی کسی اشک می‌ریزد، در تماشاگر آشوب می‌آفریند.

کودکی که می‌گیرد، تاب از همه می‌گیرد. هر کس راهی می‌جوید تا گریه را به لبخندی و

شانه لرزان را به آرامشی برساند. اشک، هم طوفان ساز و هم طوفان

زداست. گفتم طوفان زدا، هیچ دیده‌اید که

سفر زندگی
محمد رضا سنگری

زبان اشک

هم اشک است. روایت است که خدا دو قطره را دوست دارد؛ قطره خونی که از پیکر شهیدی بر خاک می‌چکد و قطره اشکی که شبانگاه پلکها را خیس و صورتها را گرما می‌بخشد.

بزرگی گفته است: آب دو آب است: یکی آب چشمه که جام را می‌شوید و دیگری آب چشم که نامه را. برای شستن جامه مشکلی باید و برای شستن نامه، اشکی! اشک، مفسر بزرگی؛ مفسر درونی داغ و مذاب. قلبی که ترک برداشته و در شکستگی خویش، در هیئت قطره‌ای با ما حرف می‌زند.

فرشتگان، تفسیر اشکها را می‌دانند! هر که این جا فرشته خوست، می‌داند که «اشک» چه راز و رمزها دارد.

می‌گویند فرشتگان، عاشق اشکهای صادقانه‌اند. ما چه طور؟ ما چه قدر به اشکهای دیگران بها می‌دهیم؛ حتی به اشکهای نریخته، اشکهایی که در گلو می‌مانند و عقده‌گونه و غصه‌وار، فقط از خطوط چهره خوانده می‌شوند.

ما چه قدر و کی و چگونه به پاک کردن اشکی اندیشیده‌ایم؟ کی هم دم و هم دل و همراه با اندوهی منفجر شده یا عقده‌ای متراکم در گلو، به راهی و کاری فکر کرده‌ایم؟

شاید هیچ لذتی هم شانه با لذت «هم لبخندی» نباشد؛ هم لبخندی با کسی که دیواره غم و اندوهش فرو ریخته و حالا دارد لبخند می‌زند.

خدا، شادی را برای تقسیم کردن، غم را برای منها کردن و محبت را برای به توان بی‌نهایت رساندن آفریده است.

و اشک را آفریده است تا قیمت محبت را بدانیم. رنگین کمان پس از باران تماشایی است.

کسی که اشک را نشناسد و تجربه نکند، ارزش خنده را نمی‌داند.

اشک آنان که می‌فهمند و اشک می‌ریزند، بر زمین نمی‌افتد، به آسمان می‌رود. یک روز از سر فهم و معرفت عمیق گریه کردیم، همه ذرات عالم به ما تبسم خواهند زد. خدا گریه‌های شادی‌آور را از ما نگیرد.